



7 خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.»  
18 آنگاه موسی گفت: «تَمَنَّا اینکه جلال خود را بر من بنمایی 19.» گفت: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می‌گذرانم، و در برابر تو نام خود، یهوه را ندا می‌کنم. فیض خواهم بخشید به هر که نسبت به او فیاض هستم و رحم خواهم کرد بر هر که نسبت به او رحیم هستم 20.» و گفت: «اما روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند 21.» و خداوند ادامه داد: «اینک نزدیک من مکانی هست که آنجا می‌توانی بر صخره بایستی 22. چون جلال من بگذرد، تو را در شکافی در آن صخره می‌نهم و با دست خود تو را می‌پوشانم تا آنگاه که بگذرم 23. سپس دست خود را بر خواهم داشت و پشت مرا خواهی دید؛ اما روی من دیده نخواهد شد.»

هنگامی که خداوند برای اولین بار با او صحبت کرد، موسی فکر کرد: "هیچ چیز خوبی از آن گفتگو حاصل نمی‌شود!" آن را گفت چون می‌ترسید. از تکلیف بزرگی که خداوند برایش تعیین کرده بود می‌ترسید. به همین دلیل با تصور اینکه ناتوان است، عذر خواست. گفت که تکلیف خدا بیش از حد بزرگ بوده است. اما به هر حال خدا او را منصوب کرد. با وجود استعداد های کم از او استفاده می‌کرد. وقتی موسی بالاخره با مردم به کوه سینا رسید، او با وجود صدای ضعیفش به مرد قهرمان خدا تبدیل شده بود! و بنی اسرائیل حتی می‌توانست آن را در چهره موسی ببیند چون هر بار که با خدا صحبت می‌کرد، چهره درخشان داشت. حتماً شور و شوق جدی برای کار خدا داشت! ما نیز می‌خواهیم خدا را مانند موسی تجربه کنیم. ما می‌خواهیم نزدیک شدن خدا را احساس کنیم. می‌خواهیم دست کم او را در خواب ببینیم یا حتی مستقیماً با او صحبت کنیم. اگر امروز خدا مستقیماً روبه رو باشد، او قلبمان را بسیار گرم خواهد کرد. اگر خدا بگوید: «من تو را درک می‌کنم! من می‌دانم

چه چیزی تو را آزار می دهد، و من همیشه با تو خواهیم ماند، خیلی هیجان زده خواهیم شد. موسی همه اینها را تجربه می کرد و با این حال بیشتر می خواست. برای او کافی نبود که لطف خدا را داشت. و نه اینکه خدا او را به نام صدا زد. نه، او می خواست آخرین مرز بین انسان و خدا را بشکند. او می خواست خدا را رو به رو ببیند..گفت: "تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی!"

چیزی که موسی خواهش کرد بسیار جالب است. او قصد داشت با این تقاضا حتی بیشتر هویت خدا را درک کند. او خواست جلال خدا را ببیند. کلمه جلال در کتاب مقدس به معنی سنگین یا استوار یا ارزشمند یا قابل اطمینان است. موسی این سوال را برای کنجکاوی فلسفی و یا از بابت انگیزه دینی نپرسید. او این سوال را به این دلیل پرسید، که در آن هنگام قوم اسرائیل داشتند شورش بر ضد موسی و خدا ایجاد می کردند. موسی دید، چطور مردم ان گاو طلایی را پرستش می کردند. به همین دلیل خدا بایستی قوم اسرائیل را از بین می برد. ولی موسی بخشایش را در خواست کرد. بعد از ۴۰ روز و شب بایستی به قوم خودش بر می گشت و به سوال های زیادی پاسخ می داد. شک و تردید داشت: «چگونه بایستی به تنهایی به قوم خودش بر می گشت؟ و یا چرا او بایستی خدایی نادیده را معرفی می کرد در حالی که مردم گاو طلایی داشتند که دیدنی بود؟ او همیشه با خدای غایب سر و کار داشت. این عمل حتما بایستی برای موسی یک آزمون بزرگی بوده باشد. او به خدا می گوید که «من چطور به تنهایی به پیش آنها بروم؟ لطف کن و جلال خودت را بر من آشکار ساز. این سوال موسی بود. و هر کسی که به خدا علاقه دارد باید این را خوب گوش بدهد. افراد زیادی هستند که در جستجوی خدا هستند برخی برای تصاحب قدرت از او و در پی سوء استفاده کردن از آن می باشند. بعضی ها هم به او علاقه دارند اما می خواهند به او شکایت کنند زیرا فکر می کنند که او بر ضد تمام پلیدی ها در دنیا کاری انجام نداده است. شرایط موسی ولی چیز دیگری را نشان می داد. او قصد داشت از رابطه با خدا این را متوجه شود که چه کاری بایستی در برابر موقعیت قوم اسرائیل انجام می داد. او دنبال روشی برای نجات قوم خود از آن اتفاقات بود. خواهر و برادر های عزیز این موضوع امروز بر من خیلی تاثیر گذار است. هنگامی که با سوال های مختلف انسان ها و یا انتقادهایی که به ما می شود رو به رو می شویم، فقط این را می توان گفت که ای خدا جلال خودت را به ما نشان بده و قابل اطمینان بودن خودت را به ما ثابت بنما. قدرت خودت را به ما ارزانی بدار تا ما انسان های ضعیف بتوانیم به آن تکیه کنیم. و راه متصل کننده به خود را به ما نشان بده. و خدا چه جوابی به این سخن ما می دهد؟ خدا به سوال های موسی چه پاسخی داد؟ در ادامه رویداد موسی، معلوم می شود که او قصد داشت بیشتر از خدا بداند ولی او نمی توانست خدا را با میل خود تغییر دهد. آدم خدا را نمی تواند همانند یک گاو طلایی به دوش بگیرد و به همه جا با خود ببرد. او برای همیشه در راز و رمز خود باقی می ماند و ما صورت او را نمی توانیم تجسم کنیم. ولی خدا موسی را در آن موقعیت تنها نگذاشت. نکته ی خوب این است که خدا می خواست خود را به موسی نشان دهد. اما نه طبق خیال او اما طبق اراده خودش. مکاشفه خدا طبق اراده موسی حتی می توانست خطرناک باشد! موسی نیز گناه کار بود و نمی توانست به خدا برسد. اول خدا یک بررسی امنیتی را برای موسی انجام داد. شکاف پناهگاهی را انتخاب کرد. موسی می توانست در آنجا پنهان شود در حالی که خدا عبور می کرد. دست محافظ خداوند موسی را از بدترین چیزها محافظت می کرد. در حالی که موسی جلال خدا را تجربه می کرد، خودش را پشت یک سپر پنهان کرد. از طریق این داستان باستانی، خدا می خواهد امروز نیز چیزی اساسی را به ما توضیح دهد. همه ما می خواهیم خدا را ببینیم. ما حتی آن را آرزو می کنیم. اما این کار نمی تواند با قید و شرط ما اتفاق بیفتد. خدا و ما انسانها متضادیم. عبور از این مرز بین ما و خدا امکان پذیر نیست. همانطور که آدم و حوا می خواستند شبیه خدا شوند، ما هم می خواهیم مرز بین بهشت و زمین را بشکنیم. ما می خواهیم خدا را مال خود مان کنیم. ما می خواهیم آن را با شرایط خود وفق دهیم. می خواهیم خدا را با خودمان تطبیق دهیم. خدا باید با سؤالات و با اخلاق ما همسو شود. خدا باید با عقاید ما منطبق شود. به نظر ما خدا باید طبق فکر ما باشد... ما یک خدای "دم دستی" ساخته ایم، به اصطلاح. خدای قابل تحمل. ما همیشه آن خدا را در زمانی که مناسب ما باشد بیرون می آوریم. آن خدا فقط برای تایید کردن ایده های خودمان است اما خدای واقعی نیست. در داستان موسی در کوه، روشن می شود که این کار امکان پذیر نیست. خداوند آزاد باقی می ماند. او همانطور که می خواهد خلاف میل ما واکنش نشان می دهد. خدا گفت: « فیض خواهیم بخشید به هر که نسبت به او فیاض هستیم.» خدا را نمی توان به انسان ها اختصاص داد و او همچنین قابل محاسبه نیست... وسوسه ساختن خدا طبق اراده ما انسان ها بسیار است و بارها و بارها در تاریخ تکرار شده است. در کلیسای مسیحی در طول تاریخ تلاش هایی برای ادغام مسیحیت با قدرت سیاسی صورت گرفته بود تا کلیسا بزرگ تر یا قوی تر شود. مارتین لوتر همه این تلاش ها را به عنوان « الهیات جلال خدا» توضیح داده است و این الهیات را با « الهیات صلیب» جایگزین کرده

است. لوتر به پولس و به پدر کلیسا آگوستین متوسل شد تا روشن کند که تلاش برای ساختن جلال خدا در اینجا روی زمین به افراط گرای و در نهایت به جدایی از خدا منجر خواهد شد.

«الهیات جلال خدا» خدا را تغییر می دهد و از عزت او می کاهد. مارتین لوتر گفت: «آن نظر افراد را مغرور می کند، کور می کند و دلشان را سنگ می کند».

موسی دستورالعمل های دقیقی را دریافت کرد: مکان درست را از جنب خدا در یافت کرد که می توانست خدا را از آن ببیند. در عهد جدید، خدا همه اینها را حتی واضح تر به ما نشان می دهد. مکان امن در مسیح است. ما خودمان نمی توانیم به سوی خدا بیاییم. اما در مسیح خدا خودش را به ما نشان می دهد. خدای مقدس و تقدیس کننده با ما این گونه برخورد می کند. لوتر در پایان قضیه بیستم آن را فرمول بندی می کند. «اگر انسان این خدای جلال را در صلیب هم نشناسد، هیچ فایده ای ندارد که خدا را در جلال و عظمتش بشناسد!» این ایده که خدا خود را بر روی صلیب به ما نشان می دهد، از نظر ذهن انسانی منطقی نیست. حتی می توان گفت که صلیب با عقل ما مخالفت می کند. صلیب یک مزاحم است. اما دقیقاً بر روی صلیب است که روشن می شود که ما انسان ها نمی توانیم بی حد و حصر و بدون قید و شرط به خدا نزدیک شویم. کسانی که معتقدند که می توانند با وجود گناه به خدا نزدیک شوند، سخت در اشتباه هستند. خود خدا باید به ما نشان دهد که کجا می توانیم بایستیم.

صلیب همزمان دو چیز را به ما نشان می دهد. از یک طرف، لعنت بزرگ وجود دارد که از طریق گناه بر ما وارد شده است. همچنین به ما نشان می دهد که خدا در اینجا خود را بر ما آشکار می کند. او اینجا به ما مکانی داده است تا او را تجربه کنیم. جایی که بتوانیم به او نزدیک شویم و جلال او را ببینیم. عیسی به شاگردانش گفت: «هر که مرا ببیند، پدر را می بیند!» این واقعاً شکوهمند است و زندگی را تغییر می دهد! یوحنا بعداً نوشت: «کلمه جسم شد و در میان ما زندگی کرد و ما جلال او را دیدیم!» وقتی موسی برای اولین بار با خدا صحبت کرد، نمی دانست چه اتفاقی می افتد. اما او بارها و بارها توانست به این فکر کند که خدا چه کار عظیمی کرده است. شاید موسی نیز گفت: «چه خوب که خدا همه دعاهای من را مستجاب نکرد!» ما نیز می توانیم در زندگی خود مانند موسی فکر کنیم. ما نمی توانیم بگوییم چه اتفاقی برای ما، کلیسا ی ما و به طور کلی برای دنیای ما خواهد افتاد. اما ما می توانیم در مورد آنچه خدا قبلاً برای ما انجام داده است، مراقبه کنیم. او عیسی را به ما نشان داده است. و همینطور خدا به ما گفته است «این پسر عزیز من هست که من از او خوشنود هستم!» این بیش از آن چیزی است که موسی شنید: «عیسی نزدیک شدن خدا را بیش از هر زمان دیگری به ما نشان داده است. او جسم و خون ما را گرفت و خودش را انسان کرد. بدان معنی است که اکنون می توانیم آینده و زندگی خود مان را به دستمان واگذار کنیم. آمین»